

## تحلیل وضعیت نهاد اتابکی و جایگاه اتابکان در حکومت سلجوقیان کرمان

جمشید روستا، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان

### چکیده

حکومت محلی سلجوقیان کرمان در حدود سال ۴۳۳ ه.ق و به همت ملک قاورد بن چغری بیگ تأسیس گردید. حکومتی که پس از وی نیز در خاندان او به صورت موروثی باقی ماند و تا سال ۵۸۳ ه.ق تداوم یافت. نوشتار حاضر با کاربرد روش تحلیلی بر آن است تا در گام نخست به معرفی حکومت مذکور در مقدمه، پرداخته و در دومین گام ضمن واکاوی نهاد اتابکی و وظایف اتابکان نزد ترکمانان سلجوقی، وضعیت این نهاد را در حکومت سلجوقیان کرمان مورد بررسی قرار داده و مقتدرترین اتابکان این دولت را معرفی نماید. پرسش تحقیق در این نوشتار عبارت است از اینکه: نهاد اتابکی در حکومت سلجوقیان کرمان چگونه بوده و اتابکان این حکومت از چه جایگاهی برخوردار بوده‌اند؟ نتیجه‌ی به دست آمده از این نوشتار، نشانگر آن است که اتابکان سلجوقی کرمان از اقتداری روزافزون برخوردار بوده و نقش آنان در انتقال قدرت از یک حاکم به دیگری، از نهاد وزارت و وزرا نیز بیشتر است. رویکردی که خاص سلجوقیان کرمان بوده و نسبت به سایر شاخه‌های سلجوقیان - به ویژه سلجوقیان بزرگ - از تازگی برخوردار است.

**واژگان کلیدی:** کرمان، سلجوقیان، نهاد اتابکی، اتابکان.

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۲/۰۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۱۵

E-mail: jamshidroosta@yahoo.com

## مقدمه

سلجوقیان «قبیله‌ای ترک نژاد بوده‌اند که در زمان سلاطین غزنوی و در اواخر قرن چهارم هجری، از آسیای میانه به ماوراءالنهر مهاجرت کردند، چون یکی از پیشوایان ایشان سلجوق بن دقاق بود لذا اخلاف او را به نام وی سلجوقیان یا سلاجقه خوانده‌اند.» (مشکور، ۱۳۵۰: ۷۲) نوادگان سلجوق پس از شکست سپاهیان سلطان مسعود غزنوی در محل دندانقان در سال ۴۳۱ ه.ق بر خراسان، مستولی شدند و به‌زودی حرکت خود برای فتح نواحی داخلی ایران را آغاز نمودند. طغرل بن میکائیل بن سلجوق - که در رأس سلجوقیان قرار داشت - تصمیم گرفت با تقسیم نقاط فتح‌شده و واگذاری فتح نقاط جدید به برادران و برادرزادگان، اولاً تسلط خود بر نقاط فتح‌شده را تثبیت کرده و ثانیاً نواحی فتح نشده را به‌سرعت فتح کرده و تحت اقتدار درآورد. از همین رو بود که «ولایت قسمت کردند و هر یکی از مقدمان به طرفی نامزد شد. چغری بک که برادر مهتر بود مرو را دارالملک ساخت و خوراسان بیشتر خاص کرد و موسی ییغو به ولایت بَست و هرات و سیستان و نواحی آن چندان که تواند گشود، نامزد شد و قاورد پسر مهین چغری بک به ولایت طسین و نواحی کرمان...». (راوندی، ۱۳۶۳: ۱۰۴) به این ترتیب فتح ایالت کرمان و نواحی اطراف آن به قاورد بن چغری بیگ واگذار گردید؛ اما راجع به زمان ورود قاورد به کرمان و تشکیل حکومت سلاجقه کرمان توسط وی نظرات متفاوتی وجود دارد. برخی از منابع برآنند که «ملک قاورد سلجوقی به سال ۴۳۳ ه.ق به دستور عم خود طغرل بیگ عازم فتح کرمان گردید.» (میرخواند، ۱۳۷۵: ۴ / ۶۹۸) بعضی دیگر برآنند که ملک قاورد به سال ۴۴۲ ه.ق عزم تصرف کرمان نمود (وزیری، ۱۳۷۰: ۱ / ۳۴۳). در این میان مورخانی چون بنداری نیز از این واقعه به هنگام بیان وقایع سال ۴۴۷ ه.ق سخن به میان آورده‌اند (بنداری، ۱۳۵۵: ۳۷). اگرچه این دیدگاه‌ها بسیار متناقض هستند اما با توجه به اینکه ملک قاورد در سال ۴۶۵ ه.ق وفات یافته و مدت حکومتش نیز ۳۲ سال بوده است به نظر می‌رسد همان دیدگاه نخست یعنی سال ۴۳۳ ه.ق به واقعیت نزدیک‌تر است. (حلمی، ۱۳۸۳: ۵۳؛ لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۲۶؛ روستا، ۱۳۹۲: ۷۷)

هم‌زمان با ورود قاورد به کرمان شاخه‌ای از دیالمه بر این سرزمین حکومت می‌کردند که تحت اقتدار فرمانروایی بنام ابوکالیجار قرار داشتند. این امیر دیلمی که مرکز حکومتش در شیراز بود مردی از اهالی دیلم بانام بهرام بن لشکرستان را از طرف خود حاکم کرمان ساخته بود (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۳). با حضور ترکمانان در خدمت قاورد، بهرام، نایب ابوکالیجار، مصلحت را در صلح با قاورد دید و با دادن زهر به ابوکالیجار دیلمی، حکومت کرمان را تسلیم قاورد نمود (حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۳ / ۲۳؛

افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۴). قاورد در پیشروی به سمت جنوب، کرمان و کوهستان طبس را به تصرف درآورد. طبس، دژی بااهمیت و مرکز بازرگانی بر سرراهی بود که از کنار کویر بزرگ نمک عبور می‌کرد و خراسان را به کرمان متصل می‌ساخت (بویل، ۱۳۸۰: ۵۵)؛ اما شکست ابوکالیجار، پایان کار قاورد برای تسلط بر کرمان نبود چراکه قومی دیگر بانام قوم قفص ۱ نیز در برخی از نقاط کرمان تسلط داشت. این قوم به گفته‌ی منابع، قومی شیربر بودند و مشکلات فراوانی را برای ملک قاورد، فراهم آوردند؛ اما وی سرانجام توانست با به‌کارگیری جاسوسانی در بین آن‌ها این قبیله را نیز قتل و غارت نماید (وزیری، ۱۳۷۰: ۱ / ۳۴۶-۳۴۷؛ افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۹-۸). ملک قاورد پس از غلبه بر دیلمیان و قفص‌ها و تسلط کامل بر کرمان، راهی فتح عمان شد و در این امر از امیر هرموز خواست که وی را یاری نماید و تجهیزات این سفر را برای او فراهم سازد؛ اما والی عمان - که شخصی بود به نام شهریار بن تافیل - بدون مقاومت تسلیم شد و در آن سرزمین خطبه و سکه به نام ملک قاورد خوانده شد (خبیسی، ۱۳۴۳: ۱۰). پس از تسخیر عمان، فتح کرمان به پایان رسید و قاورد تمامی خاک ولایت را را تصرف نمود.

بدین ترتیب حکومت سلجوقیان کرمان تأسیس گردیده و پایه‌های آن مستحکم شد. حکومتی که پس از ملک قاورد بن چغری بیگ نیز در میان فرزندان و نوادگان وی تداوم یافته و مدت‌زمان یک سده و نیم بر سرزمین کرمان و نواحی اطراف آن اقتدار داشت. هم‌زمان با حاکمیت این حکومت نیز مانند سایر شاخه‌های برآمده از ترکمانان سلجوقی، نهاد اتابکی وجود داشته و جایگاه اتابکان، بسته به میزان اقتدار یا عدم اقتدار حکام، تغییر می‌یافت. نوشتار حاضر بر آن است تا به واکاوی این نهاد در حکومت سلجوقیان کرمان پرداخته و پاسخی درخور برای پرسش‌های ذیل بیابد: ۱- نقش و جایگاه نهاد اتابکی در دستگاه سیاسی- اداری حکومت سلجوقیان کرمان چگونه بود؟ ۲- مقتدرترین اتابکان سلجوقی کرمان چه کسانی بودند و اقدامات آنان چه بود؟

### پیشینه‌ی پژوهش

به‌رغم اهمیت فراوان و موقعیت ویژه‌ی دولت سلجوقیان کرمان در تاریخ میانه‌ی ایران، این سلسله کمتر موردعنايت محققان و اندیشمندان، قرار گرفته و در دوره معاصر، کمتر کسی تحقیق و تفحص در باب این سلسله را عهده‌دار گردیده است. اگرچه مورخان متقدمی همچون افضل‌الدین ابوحامد کرمانی (قرن ۶ ه.ق) و محمد بن ابراهیم خبیسی در آثاری همچون "بدایع الازمان فی وقایع

کرمان"، "عقد‌العلی للموقف الاعلی" و "سلجوقیان و غز در کرمان" تاریخ سیاسی کرمان عصر سلجوقی را بیان داشته‌اند اما کتاب‌ها یا مقالات تألیف شده در دوره معاصر در باب سلجوقیان کرمان، بسیار اندک و انگشت‌شمارند. از میان معاصرین تنها محمدابراهیم باستانی پاریزی است که با دلسوزی تمام، کار بر روی حکومت‌های محلی کرمان همچون سلجوقیان و قراختاییان کرمان را آغاز کرده و در طول حیات خویش برخی از منابع متقدم را تصحیح نموده و یا مقالاتی در باب آنان به رشته تحریر درآورده است، اما باز آنچه در تمامی این آثار از قلم افتاده، وضعیت نهاد اتابکی حکومت سلجوقیان کرمان و جایگاه اتابکان در این حکومت است. شهرام یوسفی‌فر نیز در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران سلجوقیان» مطالب ارزشمندی را در باب نهاد اتابکی ارائه کرده و البته به وضعیت این نهاد در دستگاه اداری حکومت سلجوقیان بزرگ پرداخته‌اند. مایه<sup>۱</sup> خرسندی است که در سال ۱۳۸۷، کتابی تحت عنوان "تاریخ سلجوقیان کرمان" به نگارش محسن مرسل‌پور، توسط مرکز کرمان‌شناسی انتشار یافته است. در این کتاب، نگارنده، به خوبی تاریخ سیاسی کرمان در عهد سلجوقیان را تبیین نموده است اما از اختصاص بخشی مستقل به اتابکان، خودداری کرده و مقاله حاضر بر آن است تا با تمرکز بر این موضوع، نکات مبهم و مغفول مانده در حوزه اتابکان سلجوقی کرمان را مورد واکاوی قرار دهد.

### ضرورت و اهمیت پژوهش

بررسی وضعیت نهاد اتابکی سلجوقیان کرمان نه تنها به بازشناسی اتابکان و نقش آنان در وضعیت سیاسی و به‌ویژه چالش‌های نظامی میان مدعیان تاج و تخت در اواخر حکومت سلجوقیان در کرمان کمک می‌نماید بلکه با نگاهی تطبیقی اثبات می‌نماید که اقتدار اتابکان دربار سلجوقی کرمان نسبت به سایر شاخه‌های سلجوقیان - به‌ویژه سلجوقیان بزرگ - بیشتر بوده و به عبارت بهتر حتی در مواردی نهاد اتابکی با اقتداری بیشتر از نهاد وزارت عمل می‌نماید. همین موضوع جنبه‌ای نوآورانه به پژوهش حاضر داده است.

### شمه‌ای دربارهٔ منصب اتابکی در ایران و وظایف اتابکان در نزد ترکمانان

#### سلجوقی

واژه‌ی اتابک که در تاریخ به‌صورت دیگری همچون اتابگ<sup>۲</sup>، اتابیک<sup>۳</sup> و اتابیک نیز آمده درواقع «...کلمه‌ای ترکی و مرکب است از «اتا» به معنی پدر و «بیگ» [بک=بگ] به معنی بزرگ. این لقب و

عنوان معمولاً به لاله‌ها و پرستاران شاهزادگان سلجوقی داده می‌شد که در آغاز امر به صورت غلام در دربار مشغول خدمت می‌شدند و به مرور در اثر کاردانی و لیاقت یا به جهات دیگر مورد عنایت سلطان و دیگر درباریان قرار می‌گرفتند و به کسب مقام و موقعیتی در مملکت توفیق می‌یافتند...» (راوندی، ۱۳۸۷: ۲/۲۷۶). مؤلف کتاب *حبیب‌السیر* نیز بر آن است که: «زمره فضلای مورخین متقدمین و متأخرین متأخرین چنین آورده‌اند که اعظام سلاطین سلجوقی، اولاد امجاد خود را به امراء کبار می‌سپردند و آن ملک‌زادگان از امیرانی که مربی ایشان بودند به اتابک یعنی اتابیک تعبیر می‌کردند» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲/۵۵۱).

واژه‌ی اتابک در واقع مترادف واژه‌هایی همچون لاله، لالا، اتالیق و اتالیک نیز هست. اگرچه این واژه‌ها ترکی بوده و اکثر آنها به ایران دوره اسلامی و به طور خاص به زمان سلجوقی و پس از آنها بازمی‌گردد، اما یادآوری این نکته نیز ضروری است که با تأمل در تاریخ ایران دوران باستان نیز می‌توان به سنتی مشابه همین سنت اتابکی برخورد. سنتی که می‌توان از آن با نام "نهاد دایگانی" نام برد: «گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که در دوران ساسانیان پاره‌ای از شاهزادگان ایرانی، هنرها و دانش‌های شاهانه را در چهارچوب نهاد دایگانی می‌آموخته‌اند. در این شیوه پرورش، شاهزاده ساسانی هنرهایی همچون اسب سواری، زوبین و کمند افکندن، جنگیدن با نیزه، کمان داری، چوگان بازی و فضیلت‌های بایسته شهرباری هم چون دادگری، بخشندگی، وفاداری به پیمان‌ها و خویش‌ن‌داری و جوانمردی را پیش دایه خود که می‌توانست هم وند بزرگ یک دودمان نژاده و یا یکی از شاهک‌های دست‌نشانده ساسانیان باشد، می‌آموخت و دایه، در آینده پشتیبانی از آن شاهزاده دست پرورده‌اش را وظیفه خود می‌دید. نهاد دایگانی در نزدیک به پنج سده تاریخ ساسانیان پدیده‌ای کاملاً شناخته شده بوده و آگاهی که شماری از پادشاهان ساسانی پیش از گرفتن تاج و تخت شهرباری ایرانشهر در چهارچوب نهاد دایگانی، پرورش یافته‌اند» (جلیلیان، ۱۳۹۱: ۷۱).

بدین ترتیب پیشینه این نهاد در ایران را می‌توان به قبل از ورود ترکمانان سلجوقی بازگرداند. بعد از سلجوقیان نیز سنت اتابکی، تحت عناوینی همچون للگی، اتالیقی و... ادامه یافت. برای نمونه همزمان با دوره تیموریان علاوه بر واژه‌ی اتابک و سنت اتابکی از واژه لاله و سنت للگی نیز یاد شده است: «... سلطان خلیل، چون رایب استقلال در تختگاه برافراشت؛ خاطر را به ضبط و کفایت مهمات ممالک آذربایجان و عراقین و فارس داشت و خلف صدق خویش شاهزاده ارجمند امیرزاده الوند را با طایفه‌ای از امرای نامدار مثل حسین‌بیک قوجه‌حاجی که امیری با تدبیر بود و جهانگیر صاحب‌شمسیر و سردار مسلمان‌خوی فرزانه و جهاندار عادل طبع یگانه و تعهد للگی و تربیت پادشاهزاده او فرمودی...»

(خنجی، ۱۳۸۲: ۱۲۱). این روند پس از زوال تیموریان نیز در ایران ادامه داشت و همزمان با دوران حاکمیت دولت صفویه، سنت للگی رشد و رونق فراوان یافته و تعداد لّه‌ها بسیار زیاد شد. در ابتدای به شکل‌گیری سلسله صفویه، اغلب حکام ایالات از بستگان خاندان سلطنتی از قبیل پسران، نوادگان، برادران و برادرزادگان پادشاه بودند و اکثر شاهزادگان را در طفولیت یا سالهای نوجوانی به حکومت ایالات می‌فرستادند. تقریباً همواره یک مربی نیز به نام لّه همراه آنها به محل حکومت می‌رفت. حتی هنگامی که آنها به سن بلوغ نیز رسیده بودند باز لّه، ملازم آنها بود و شاهزاده، اسماً دارنده حکومت بود. کار للگی در موارد محدودی به چند تن از امرا متفقاً نیز داده شده است. همچنین للگی را پدری (اتاییگی) شاهزاده نیز می‌دانسته‌اند (ر.ک: هربرن، ۱۳۴۹: ۵۹). برای مثال محمدیوسف واله قزوینی مؤلف کتاب "خلد برین" به هنگام تولد یکی از فرزندان شاه اسماعیل صفوی، از واگذاری پرورش فرزند به یکی از بزرگان کشوری خیر داده و بر آن است که: «... شاهزاده والاتبار را به "سام میرزا" موسوم ساختند و امر للگی آن دوحه ریاض سلطنت را به عهده امیر عالی‌شأن، دورمیش‌خان، مفوض گردانیده خان بلندمکان به شکرانه این موهبت خسروانه، پیشکش‌های شاهانه کشید...» (واله قزوینی، ۱۳۷۲: ۲۶۷). این روند در دوره‌های افشار، زند و قاجار نیز ادامه یافته و اکثر شاهزادگان این دولتها نیز بر طبق سنت و رسم للگی پرورش می‌یافتند. همزمان با شکل‌گیری مقدمات اولیه دولت افشاریه، فتحعلی‌خان، از رؤسای ایل قاجار، سرپرستی و للگی تهماسب میرزا از شاهزادگان ناکام صفویان را عهده‌دار بود اما سرانجام نیز در اثر توطئه تهماسب میرزا و نادرقلی، فتحعلی‌خان قاجار به قتل رسید: «... فتحعلی‌خان قاجار تیموری، از بی‌وفایی و نقض عهد و میثاق نواب اشرف اقدس، تهماسب میرزا، رنجیده و خانه‌نشین شده. آن والاجاه، او را طلب فرمود. به خدمتش نرفت و عریضه‌ای به خدمت فلک رفعتش نوشت که: ای ای نواب مالک‌رقاب زمان و ای ولی‌عهد سلطان جهان، خدای عالم، تبارک و تعالی، در قرآن مجید می‌فرماید: اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً. در وقتی که در دمورقاپی ۴، محبوس بودی، با برادران خود که آخرالامر، همه به شمشیر و خنجر افاغنه کشته شدند، من به مردی و مردانگی، تو را از میان ایشان انتخاب نموده و بیرون آوردم نظر به آن که از بدو طفولیت تو، اتابک و لّه و مربی تو، من بودم و شب و روز، از روی ارادت و اخلاص، به خدمتگذاری تو، قیام و اقدام نمودم و در هیچ باب، در خدمت تو، تقصیر تقصیر ننموده‌ام. تا آن‌که به مرتبه استقلال رسیدی و با من، عهد و میثاق نمودی که تا زنده باشی، بی‌مشورت و مصلحت من، کاری نکنی...» (آصف، ۱۳۸۲: ۱۸۰).

پس از این اجمال در باب منصب دایگانی، اتابکی و لنگی در پویه تاریخ ایران، حال باید به اصل سخن بازگشت و از وظایف اتابکان در عهد ترکمانان سلجوقی، سخن به میان آورد. در باب وظایف اتابک باید چنین بیان نمود که وی ضمن اینکه وظیفه داشت قلمرو اقطاعی شاهزاده را از طرف او اداره کند (قدیانی، ۱۳۸۷: ۸۱/۱) باید به عنوان پدری معنوی سعی می‌کرد آن جوان را به گونه‌ای تربیت کرده و پرورش دهد که جامع شایستگی‌های مورد ستایش تُرکان و از جمله لیاقت احراز جانشینی شخص حکمران را پس از مرگ وی داشته باشد (یوسفی فر، ۱۳۸۷: ۲۰۰). بدون شک یکی از نخستین و در عین حال کاملترین نمونه‌های منصب اتابکی، خواجه نظام‌الملک طوسی بود که ابتدا از سوی چغری بیگ به اتابکی فرزندش آلبارسلان سلجوقی انتخاب شد. وی نه تنها در تربیت آلبارسلان کوشش فراوان کرد بلکه توانست این شاهزاده را به سلطنت برساند. وی به مدت ده سال اتابکی و وزارت آلبارسلان و بعد از کشته شدن این سلطان در سال ۴۶۵ ه.ق، به مدت بیست سال به عنوان اتابک و وزیر ملک‌شاه به اداره امور امپراطوری سلجوقی پرداخت (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۱۵۱-۱۵۰؛ مؤلف ناشناس، ۱۳۷۷: ۵۱). خواجه نظام‌الملک در این دوره در تمامی امور اعم از فتوحات و لشکرکشی‌ها، عزل و نصب‌ها، ازدواج‌های سیاسی، ارتباط با خلافت بغداد، امور تجاری و عوارض مالیاتی شهرها، نظارت بر اوقاف و نهادهای مذهبی و فرهنگی، صاحب نظر بود. (Lambton, ۱۹۹۱: ۶۱۹) به عبارت بهتر اگرچه در سنت اسلامی، اقتدار اصلی در دست یک نفر، یعنی سلطان بود اما ماهیت قدرت سلطان به تعادل بین نیروها و مقامات مختلف بستگی داشته و حفظ قدرت سلطان از طریق کنترل قدرت بین امرا و ارتش و نهادهای دولتی صورت می‌گرفت. کاری که خواجه نظام‌الملک به خوبی از عهده انجام آن برآمده و بدون تردید اصلی‌ترین اقدام وزارت، یعنی تدبیر امور مملکتی را به بهترین وجه انجام می‌داد. (ر.ک: Lambton, ۱۹۵۷: ۳۷۰-۳۷۳. کلوزنر، ۱۳۶۳: ۱۰۷-۱۰۲. اقبال آشتیانی، ۱۳۳۸: ۲۲).

در مجموع می‌توان چنین بیان نمود که اگرچه ابتدا استفاده از منصب اتابکی به عنوان ابزاری کارآمد برای افزایش نظارت حکومت مرکزی بر قلمروهای دور و نزدیک، دور کردن امرای مقتدر از مرکز و کاهش فشارهای آنان در دربار، دور کردن شاهزاده‌های سلجوقی از دربار و اعمال نظارت مؤثر بر فعالیتها و تمایلات سیاسی آنان، پیامدهایی مفید برای حاکمیت سلجوقیان بزرگ داشت اما به زودی بروز ضعف در ساختار سیاسی و بدنه دیوانسالاری، سبب گردید تا اتابکان از اقتدار سیاسی و اقتصادی زیادی در قلمرو خود برخوردار شده و از همین رو در امور جانشینی سلاطین سلجوقی دخالت کنند. این روند در اواخر دوران سلجوقی چنان شدت گرفت که منجر به ایجاد حکومت‌هایی محلی توسط اتابکان

سلجوقی شد. حکومت‌هایی همچون اتابکان فارس، اتابکان آذربایجان، اتابکان یزد و اتابکان لر که خود از اقتداری روزافزون برخوردار شدند. (یوسفی‌فر، ۱۳۸۷: ۲۰۲).

### جایگاه اتابکان در حکومت سلجوقیان کرمان

همزمان با حاکمیت سلجوقیان کرمان نیز همچون سلجوقیان بزرگ و به تقلید از این حکومت، دیوان‌هایی همچون دیوان وزارت، دیوان اشراف، دیوان استیفا، دیوان انشاء و مناصب دیگری همچون اتابکی و امیر سلاح وجود داشت (مرسل‌پور، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۰). با واکاوی تاریخ سلجوقیان کرمان - و همانگونه که در صفحات بعد نیز به طور مفصل شرح داده شده - می‌توان دریافت که طی حاکمیت آنها، نه تنها اتابکان، وظایف مرسوم خود همچون سرپرستی شاهزادگان و پرورش آنان را انجام می‌دادند بلکه با اقتدار کامل از شاهزاده مد نظرشان برای رسیدن به تاج و تخت، حمایت می‌کردند. آن‌ها بعد از بر تخت نشاندن شاهزاده مد نظر خود نیز اینقدر اقتدار داشتند که می‌توانستند سلطان تازه قدرت یافته را تحت کنترل خود درآورده و یا حتی در صورت لزوم وی را از تخت به زیر بکشند. برای نمونه «اتابک قطب‌الدین محمد... کدخدای خویش ناصرالدین کمال را بخواند و خانه خالی کرد و گفت:

زین طایفه، کار ما نخواهد شد راست تا چند ازین نشست، بر باید خاست

ای ناصرالدین، من با غفلت این پادشاه و حق ناشناسی او درمانده‌ام. افسر این مملکت، من بر سر او نهادم [و] مثنی مجهول، از غایت شقاوت می‌کوشند تا او را از سریر سلطنت فرود آورند و حل و عقد این گره بدست منست و مثل عوام چنانکه، هرکس [که] خر بر بام برد، خود بزیر تواند آورد...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۵۶).

این در حالی است که در دولت سلجوقیان بزرگ، وزیر، محور دستگاه حکومتی بود و به عنوان نایب سلطان، تمام جنبه‌های تشکیلات کشوری را برعهده داشت. این مهم را می‌توان به روشنی از لا به به لای حیات و اقدامات سیاسی - اداری و زراعی همچون خواجه عمیدالملک کندی، خواجه نظام‌الملک طوسی و دیگر وزرای متنفذ و مقتدر دربار سلجوقیان بزرگ دریافت. برای نمونه مؤلف دستورالوزراء، در باب خواجه عمیدالملک کندی چنین بیان می‌دارد که: «به وفور عقل و فراست و صنوف فضل و کیاست، موصوف و معروف بود و در صنعت انشاء و فصاحت و فن استیفاء و سیافت، ید بیضا می‌نمود... در زمان سلطنت سلطان طغرل بیک، بیست سال در کمال استقلال به انتظام مهمام وزارت پرداخت...» (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۱۴۹-۱۴۸). در باب مقام و جایگاه خواجه نظام‌الملک طوسی نیز همین جمله کافی



است که: «الحق به رأی رزین و فکر متین آن خواجه<sup>۱</sup> صاحب تمکین، امور مُلک و ملت، صفتِ نظام گرفت و مهام دین و دولت، سمتِ سرانجام پذیرفت...» (همان: ۱۵۳)

بدین ترتیب می‌توان دریافت که در دربار سلجوقیان بزرگ، وزیر از قدرت سیاسی فراوانی برخوردار بود؛ وی در به سلطنت رسیدن پادشاهان نقش داشت، مذاکرات خویشاوندی را انجام می‌داد، در فتوحات و لشکرکشی‌ها حضور داشت، بر مجالس مظالم می‌نشست، امور مالی امپراطوری را کنترل می‌کرد و بر نهادهای دینی نظارت داشت اما در دولت سلجوقیان کرمان، نقش سیاسی وزیر بسیار کم رنگ بود و تمامی این اختیارات بدست اتابکان افتاده بود. با تأمل در حاکمیت سلجوقیان کرمان می‌توان دریافت که همزمان با گذشت تاریخ حاکمیت این دولت، از اقتدار سلاطین کاسته شده و بر جایگاه و اعتبار اتابکان افزوده می‌شد. این روند به‌ویژه در اواخر دوران سلجوقیان کرمان به اوج خود رسید. با توجه به اینکه از واپسین سال‌های حکومت سلجوقیان کرمان و به همت افضل‌الدین ابوحامد کرمانی اطلاعات جامعی در دست است می‌توان دقیق‌تر به این مهم پرداخت. (ر.ک: افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۹۵-۳۶).

به نظر می‌رسد نخستین مرتبه‌ای که در منابع، از منصب اتابکی سلجوقیان کرمان سخن به میان آمده همزمان با حکومت ایرانشاه سلجوقی است. وی که پنجمین حاکم سلجوقی کرمان است بعد از مرگ پدرش تورانشاه، در سال ۴۹۰ ه.ق بر تخت سلطنت نشست (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۹۰). اتابک وی فردی بود که در منابع از وی با نام نصیرالدوله، یاد شده است. با تأمل در دوران حکومت ایرانشاه (۴۹۵-۴۹۰ ه.ق) می‌توان دریافت که پنج سال حکومت وی در واقع دوران حکومت اسماعیلیان در کرمان بود و سرانجام نیز به دلیل حشر و نشر وی با اسماعیلیان، علمای وقت همچون قاضی ابوالعلاء بکویه و امام تاج‌الدین القراء، فتوا به مباح بودن خونس دادند ۵ (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۳/۲۶). اتابک نصیرالدوله که می‌دانست اکثریت مردمان کرمان بر مذاهب شافعی و حنفی بوده و به هیچ روی این رفتار سلطان را نخواهند پذیرفت؛ بر آن شد تا ایرانشاه را از همراهی با اسماعیلیان بازدارد: «در زمان حکومت ایرانشاه کفر و الحاد در دستگاه حکومتی رونق گرفت. وی اتابکی داشت به نام نصیرالدوله که شخصی متدین بود و مدام ایرانشاه را نصیحت می‌نمود تا با او باش و ارادل که یکی از آن‌ها کاکابلیمان نام داشت معاشرت ننماید» (وزیری، ۱۳۷۰: ۱/۳۶۳)؛ اما ایرانشاه توجهی به نصایح اتابک نصیرالدوله ننمود و سرانجام نیز «با اینهمه دولتخواهی، قصد کشتن اتابک کرد چون اتابک را معلوم شد بگریخت و با پانصد سوار به جانب اصفهان رفت.» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۲۰).

با فرار اتابک نصیرالدوله به اصفهان، ایرانشاه با فراغ بال به اقدامات خود پرداخته و روز به روز بر اقتدار اسماعیلیان افزوده می‌شد تا اینکه «شیخ الاسلام و علماء انام و قضاة عهد بر خلع او متفق شده فتوی نوشتند که هرگاه پادشاهی الحاد و زندقه بر دین اسلام اختیار کند خون او مباح باشد و لا طاعة للمخلوق فی معصیه الله تعالی و عوام را بر خروج فتوی دادند... کاکابلیمان و پیروان را و خاصان را به دوزخ فرستادند... ایرانشاه با دو سوار، جان از مهلکه بیرون برد و بگریخت... از دارالملک، فرخ قفجاق را با فوجی از حشم، پی او فرستادند، در منزلی که آنرا «کوشک شیرویه» گویند به ایرانشاه رسید و همانجا او را هلاک کرد. سر او به بردسیر آورد.» (خبیصی، ۱۳۴۳: ۳۲-۳۱) اتابک نصیرالدوله آنقدر اقتدار نداشت تا ایرانشاه را از اقدامات غیرمعقولش بازدارد و سرانجام نیز فرار را بر قرار ترجیح داد. بعد از قتل ایرانشاه نیز به سبب اقتدار پادشاهان جدید، محی‌الاسلام ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد - که مدت چهل و دو سال (از ۴۹۵ تا ۵۳۶ ه.ق) بر کرمان و مکران پادشاهی کرد- و پسرش ملک محمد بن ارسلانشاه - که پانزده سال یعنی از سال ۵۳۶ تا سال ۵۵۱ ه.ق پادشاهی کرد- اتابکان نتوانستند نفوذ خود را گسترش دهند اما بدون تردید دوران حکومت ملک طغرلشاه (از ۵۵۱ تا ۵۶۱ ه.ق) و فرزندانش (از ۵۶۱ تا ۵۸۳ ه.ق) را باید دوران اقتدار بی‌چون چرای اتابکان نامید. (ر.ک: افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۸؛ وزیری، ۱۳۷۰: ۳۶۸/۱-۳۶۷). از جمله این اتابکان می‌توان به افرادی همچون اتابک علاءالدین بوزقش ۶، اتابک مؤیدالدین ریحان و اتابک قطب‌الدین محمد اشاره کرد. (روستا، ۱۳۹۲: ۸۷-۸۶) در ذیل، ضمن معرفی این اتابکان و بیان جایگاه آنان در دستگاه سیاسی-اداری سلجوقیان کرمان، به اقدامات اساسی آنان پرداخته شده است.

### نقش و جایگاه خواجه اتابک علاءالدین بوزقش در دستگاه سلجوقیان کرمان

با تأمل در منابع مختلف تاریخی و به‌ویژه تواریخ محلی، می‌توان دریافت که این منابع، دوران اتابکی و اقتدار خواجه اتابک علاءالدین بوزقش را همزمان با دوره سلطنت سلطان طغرلشاه بن محمد دانسته‌اند. (ر.ک: خبیصی، ۱۳۴۳: ۵۱؛ محرابی کرمانی، ۱۳۸۳: ۵۰) طغرلشاه، هشتمین سلطان سلجوقی کرمان بود و پیش از وی هفت تن دیگر نیز به سلطنت رسیده بودند. در باب چگونگی حاکمیت سلاطین سلاطین قبل از وی و روند دستیابی او به تاج و تخت باید چنین بیان داشت که بعد از قتل قاورد در سال ۴۶۵ ه.ق حکومت به یکی از فرزندان وی با نام کرمانشاه رسید (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۷). قاورد پیش از این که به جنگ سلطان ملکشاه بن آلب ارسلان برود فرزند خود کرمانشاه را به نیابت

حکومت کرمان گماشت. وی نیز پس از یکسال نیابت پدر در کرمان در سال ۴۶۶ ه.ق درگذشت (همان: ۱۴). شاید به همین دلیل است که اغلب مورخان از کرمانشاه در زمره پادشاهان سلجوقی کرمان یاد نکرده‌اند و پس از قاورد، فرزند دیگر وی، یعنی سلطان‌شاه را به عنوان دومین سلطان سلجوقیان کرمان معرفی کرده‌اند. (مرسل‌پور، ۱۳۸۷: ۶۵). سلطان‌شاه، در جنگ پدرش با سلطان ملک‌شاه، حاضر بود و اگرچه وی نیز اسیر شده و به چشمانش میل کشیدند اما وی بینایی خود را از دست نداد و پس از یکسال توانست به کرمان بازگشته و به حکومت سلجوقیان کرمان برسد (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۶-۱۷). بعد از سلطان‌شاه، عمادالدین و الدین تورانشاه به پادشاهی رسید. وی مدت سیزده سال با عدالت و رعیت‌پروری به امور حکومتی پرداخت. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۷۲) پس از وی فرزندش، ایرانشاه بر تخت سلطنت نشست (۴۹۵-۴۹۰ ه.ق) (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۹۰) و پس از پنج سال اغتشاش و کشمکش‌های مذهبی سرانجام ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد به سال ۴۹۵ ه.ق به تخت سلطنت سلجوقیان کرمان نشست. (خبیصی، ۱۳۴۳: ۳۳؛ وزیری، ۱۳۷۰: ۱ / ۳۶۴). بعد از ملک ارسلان، فرزندش مغیث‌الدین و الدین محمد به پادشاهی رسید (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۸). وی پانزده سال یعنی از سال ۵۳۶ تا سال ۵۵۱ ه.ق پادشاهی کرد (وزیری، ۱۳۷۰: ۱ / ۳۶۷-۳۶۸). سرانجام بعد از مرگ محمد بن ارسلانشاه در سال ۵۵۱ ه.ق پسرش طغرلشاه به سلطنت سلجوقیان کرمان رسید.<sup>۷</sup> طغرلشاه در حالی به سلطنت رسید که پدرش، ملک محمد، سرزمین کرمان را به محیطی پر از ترس و ارباب و ترور بدل ساخته بود و «بر اثر سازمان عظیم جاسوسی و پنهان‌پژوهی که او [ملک محمد] فراهم آورده بود، چنان شده بود که هیچ کس در هیچ باب نمی‌توانست به اطمینان، اظهار حیاتی نماید. او توقع داشت که این سازمانها حتی زاد و ولد سگ و گربه‌ها را هم به او خبر بدهند و همه این مقدمات ظاهراً از ترس ترس بازگشت برادر فرارایش سلجوقشاه و احتمالاً فعالیت طرفداران او بوده است که این وسواس او به سرحد جنون رسیده بود.» (خبیصی، ۱۳۴۳: ۹). شاید به سبب همین اقدامات سختگیرانه ملک محمد بود که به هنگام مرگ وی امنیت در سرتاسر قلمرو سلجوقیان کرمان برپا بود. به قول نگارنده کتاب تاریخ افضل: «ملک مغیث‌الدین و الدین محمد پادشاهی بود عادل، ساینس، دانا، پیش‌بین، عالم‌دوست، علم‌پرور، حق‌گستر.

پادشاهی که از مهابت او	شیر در بیشه شب نکردی خواب
با شمول سیاستش در جوی	جز به فرمان او نرفتی آب
در سخا هرچه کرده محض کرم	در سخن هرچه گفته عین صواب

کرمان به دور دولت او حرم عدل و امن شد و (محل) آرام و آسایش و سکون» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۲۴).

به این ترتیب ملک طغرلشاه در آغاز حکمرانی خود با دشواری‌های زیادی رو به رو نبود. اگرچه وی «... پادشاهی عادل، منصف، لطیف، رعیت‌دوست بود و او را ولایتی ساکن اطراف و مملکتی مستقیم‌کناف بود و خزینۀ وافر و رعیتی مطیع و شاکر و ملکی بانظام و عدتی و لشکری تمام [داشت]» (افضل‌الدین کرمانی، ۲۵۳۶: ۶۴)؛ اما همین عوامل سبب شده بود که وی رو به عسرت و خوشگذرانی نهاده و از اداره مملکت خود غافل شود: «... دوازده سال و کسری بر بساط نشاط و ساحت راحت [در سهو لهو نشست] و پشت به چهار بالش آسایش باز داد و در آن دور رواج اهل ملاحی و نفاق اصحاب طرب ظاهر شد و رعیت به موافقت (آسایش) الناس علی دین ملوکهم (و متابعت الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم) روی به میخانه نهادند و رکوع صراحی را سجود می‌کردند و روزگاری خوش می‌گذشت... بر سر بر سرور جای همه بر بساط نشاط، پای همه» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۰). تنها دشواری وی وجود دو مدعی قدرت یعنی برادرش محمودشاه و عمویش سلجوقشاه بود که این مشکلات نیز با وجود اتابکی قدرتمند، بانفوذ و کاردان با نام خواجه اتابک علاءالدین بوزقش برطرف می‌شد. در شرح این مهم باید چنین بیان داشت که با تأملی در دوران حاکمیت ملک طغرلشاه می‌توان دریافت که در اکثر دوران حکومت این ملک، خواجه اتابک علاءالدین بوزقش بر منصب اتابکی تکیه زده و رسیدگی به امور قلمرو سلجوقیان کرمان را عهده دار بوده است. این را از خلال سخنان نگارنده کتاب "سلجوقیان و غز در کرمان" نیز می‌توان دریافت. وی به هنگام سخن گفتن از اتابک دیگری با نام مؤیدالدین ریحان - که از رقیبان خواجه اتابک بوزقش بوده - چنین بیان می‌دارد که: «در اول عهد ملک طغرل، [مؤیدالدین ریحان] قوی حال شد و در میدان مبارات با اتابک علاءالدین بوزقش مجارات نمود و غلام ترک بسیار خرید و در آخر عهد ملک طغرل چون عَلم اتابک بوزقش، نگویند، منصب اتابکی نیز مضاف درجه قربت او فرمودند...» (خبیصی، ۱۳۴۳: ۵۱). به این ترتیب می‌توان دریافت که اگرچه در ابتدای بر تخت نشستن ملک طغرلشاه، دو اتابک با نامهای مؤیدالدین ریحان و خواجه اتابک علاءالدین بوزقش برای دستیابی به قدرت بیشتر و اداره قلمرو سلجوقیان کرمان با هم رقابت داشته‌اند اما سرانجام این خواجه اتابک بوزقش بوده که با اقتدار فراوان توانسته در این رقابت پیروز شده و تا انتهای سلطنت ملک طغرلشاه بر کرسی اتابکی تکیه زند و تنها پس از مرگ وی بود که مؤیدالدین ریحان توانست دوباره اقتدار یافته و به منصب اتابکی برسد.

خواجه اتابک علاءالدین بوزقش، فردی ترک نژاد بوده و یکی از نخستین کسانی که در کتاب خود از این شخصیت، سخن به میان آورده محرابی کرمانی نگارنده کتاب "مزارات کرمان" است: «چنین مشهور است که حضرت خواجه اتابک، ترک بوده‌اند... و بزقوش از آن می‌گویند که مکاشفان ایشان را به "بازی سفید" در عالم ملکوت دیده‌اند و به زبان ترک به این اسم و لقب مشهور شده‌اند و بعضی گویند که به بزغوج مشهورند و وجه تسمیه او به این [نام] آن است که هر روز یک سر بز و یک غوج از کوه می‌آمدند و به مبطخ ایشان می‌رفتند و داخل مدد خرج مطبخ ایشان می‌شدند اما ظاهراً قول اول، اصح است...» (محرابی کرمانی، ۱۳۸۳: ۵۰). به این ترتیب می‌توان دریافت که خواجه اتابک علاءالدین بوزقش با درایت و کاردانی خود نه تنها توانسته آرامش و امنیت قلمرو سلجوقیان کرمان را فراهم آورد بلکه سالهای سلطنت طغرلشاه سلجوقی را نیز به یکی از درخشانترین دوره‌های حکومتی سلاطین سلجوقی بدل ساخته است. همه این مهم به همت این اتابک کاردان بدست آمد چراکه خود طغرلشاه به قول اکثر منابع «... بر بساط نشاط و ساحت راحت [در سهو لهو نشست] و پشت به چهار بالش آسایش باز داد...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۸-۱۹). خواجه اتابک علاءالدین نه تنها به اوضاع سیاسی قلمرو سلجوقیان کرمان ثبات بخشید بلکه در سایه این آرامش سیاسی مقدمات رشد تجارت و پیشرفت اوضاع اقتصادی این دولت را نیز فراهم ساخت: «گویند در زمان طغرلشاه، عشور ابریشم مکران به سی هزار دینار رسید و تمغای بندر تیز پانزده هزار دینار اجاره رفت. در بلوچستان [نیز] آبادانی زیاد کرده است...» (خبیصی، ۱۳۴۳: ۴۶). در مجموع با تأمل در منابعی که از سلجوقیان کرمان سخن به میان آورده‌اند می‌توان به جایگاه رفیع اتابک علاءالدین بوزقش در دربار سلجوقیان کرمان پی برد. اگرچه تاریخ دقیق فوت این اتابک بزرگ در هیچ کدام از منابعی که از او سخن به میان آورده‌اند نیامده اما از آنجایی که وی تا سالهای آخر حکومت ملک طغرلشاه منصب اتابکی را برعهده داشته و ملک طغرلشاه نیز تا سال ۵۶۳ ه.ق سلطنت کرده است به احتمال زیاد تاریخ وفات این اتابک بین سالهای ۵۶۰ تا ۵۶۳ ه.ق بوده است: «و در آخر عهد ملک طغرل، علم اتابک بوزقش نگونسار شد...» (همان: ۵۱).

### جایگاه اتابک مؤیدالدین ریحان در تکاپوی قدرت شاهزادگان سلجوقی کرمان

با فوت اتابک علاءالدین بوزقش، در اواخر دوران سلطنت ملک طغرلشاه، زمام امور دربار سلجوقیان سلجوقیان کرمان به دست اتابک بانفوذ دیگری با نام مؤیدالدین ریحان افتاد. این «مؤیدالدین ریحان، خواجه [ای] بود که در خدمت ملوک سلف، پیر شده و او را عقل و رأی بود کامل و کرم و مروّتی

شامل و طول و عرضی در جُنه... در اول عهد ملک طغرل، قوی حال شد و در میدان مبارات، با اتابک علاءالدین بزقش، مجارات نمود و غلام تُرک بسیار خرید و در آخر عهد ملک طغرل چون عَلمِ عُمَرِ اتابک بزقش نگون سار شد؛ منصب اتابکی نیز مضاف درجهٔ قربت او فرمودند...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۵-۳۶) بدین ترتیب روند قدرت‌گیری این اتابک با مرگ طغرلشاه و کشمکش پسرانش ارسلانشاه، بهرامشاه و تورانشاه برای دستیابی به تاج و تخت، تسریع گردید. (همان: ۳۳) این موضوع را می‌توان از همان نخستین حوادث پس از مرگ طغرلشاه دریافت. بدین ترتیب که با مرگ سلطان و «به مجرد آن آوازه، بهرامشاه به استظهار قوت مؤیدالدین ریحان، بر تخت پدر بنشست.» (خبیصی، ۱۳۴۳: ۵۱). چراکه «مؤیدالدین از پسران ملک طغرل با بهرامشاه بهتر بودی و رعایت جانب او زیادت فرمودی» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۳) حتی برخی از منابع برآنند که اتابک مؤیدالدین ریحان، قبل از مرگ طغرلشاه، وی را مخفی ساخته و با انداختن آوازهٔ مرگش، بهرامشاه را در جیرفت بر تخت نشاند: «پس در بامداد روز شنبه هیجدهم ماه فروردین، آواز برآوردند که مَلِک طغرل، فرمان یافت و اضطراب در شهر جیرفت افتاد و تُرکان و غلامان، دست به تاراج و غارت برآوردند و جملهٔ مراکب و ستوران تاجیکان و اصحاب قلم ببردند و آن آوازه، خود نتیجهٔ نوحهٔ جواری حجرهٔ سلطنت بود بر خوف وقوع حادثه؛ و هنوز مَلِک زنده بود.» (خبیصی، ۱۳۴۳: ۵۱؛ افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۳) ارسلانشاه و تورانشاه - که در این زمان آمادگی مقابله با برادر و مؤیدالدین ریحان، اتابکِ قدرتمند وی را نداشتند- بلافاصله از جیرفت گریختند. ارسلانشاه، راهی بم شد و تورانشاه نیز برای دریافت کمک از اتابک زنگی، به فارس پناهنده شد. (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۸: ۳ / ۳۰-۲۹؛ افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۳)؛ اما ارسلانشاه به زودی و با حمایت اتابک دیگری با نام قطب‌الدین محمد توانست در بم اقتدار یافته و روز به روز بر قدرتش افزوده می‌شد. به این ترتیب نفوذ و اقتدار ارسلانشاه نیز بیش از پیش گردید و از این زمان تا اواخر دوران سلطنت سلجوقیان کرمان، مدام میان این دو برادر کشمکش بود و هر کدام از این دو چند صباحی حکومت می‌کرد اما دوباره شکست خورده و تاج و تخت را از دست می‌داد. حتی برای مدتی نیز کرمان میان این دو برادر تقسیم شد و چهار دانگ آن به ارسلانشاه رسید و دو دانگ باقی مانده از آن بهرامشاه شد. تورانشاه نیز اگرچه کمتر از دو برادر خویش وارد این کشاکش‌ها شد اما او نیز با درخواست‌های کمک مکرر خود از حکام فارس، چند صباحی حکومت یافت. (وزیری، ۱۳۷۰: ۱ / ۳۷۶؛ افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۴۳)

اتابک مؤیدالدین ریحان، فردی بسیار زیرک بوده و با سوء استفاده از کشمکش میان شاهزادگان سلجوقی کرمان، ثروتی فراوان اندوخته بود. اگرچه در ظاهر، صلحی میان برادران برقرار شده بود اما مؤیدالدین ریحان می‌دانست که این صلح را دوامی نیست از همین رو تصمیم گرفت تا با خروج از کرمان و رفتن به قلمرو اتابکان یزد، با خیالی راحت ثروت بدست آورده را مورد استفاده قرار دهد: «مؤیدالدین را خزانه وافر بود و چون انقلاب کرمان می‌دانست، می‌خواست تا آن [ثروت] را از محنت‌کده کرمان بیرون افکند و با اتابک یزد، سابقه مؤدتی داشت و مقدمه مکاتبتی... از خدمت ملک بهرامشاه به بهانه اداء حج، مرخص شده در جوار اتابک یزد شد... مؤیدالدین در مدت مقام یزد، ذخائر و دفاین و نفایس خزاین که داشت فدای نفس خویش می‌کرد و هر روز تحفه طرفه و مبرتی تازه به اتابک سام [حاکم یزد] می‌فرستاد.» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۴۸)

بدین ترتیب اتابک مؤیدالدین ریحان، مدت زمانی نزدیک به ۷ سال ۸ در یزد ماند تا اینکه غلامان او — که با نام غلامان مؤیدی مشهور بودند — بر آن شدند تا وی را به کرمان برگردانند. از همین رو «در ماه فروردین سنهٔ سبع و ستین [۵۶۷ ه.ق] امیر قلچق از پیش شد و امیر چغرانه و امیر آبیّه با جملهٔ غلامان مؤیدالدین بر پی او شدند... اتابک یزد، اسباب نهضت ساخت و ترتیب لشکری تمام کرد و در موافقت مؤیدالدین ریحان روی به کرمان نهادند.» (همان: ۸۰) آشفتگی اوضاع کرمان در نبود اتابک ریحان دوچندان گردیده و امرای کشوری و لشکری با سوء استفاده از ضعف شاهزادگان سلجوقی و کشمکش میان آنان، اقتدار فراوان یافته و ثروت‌های کلان اندوخته بودند. از جملهٔ این امرا، امیری ترک با نام امیر ایبک — که منابع از وی با عناوینی همچون ایبک دراز و اتابک ایبک نیز یاد کرده‌اند — توانسته بود قدرتی فراوان یافته و یکی از شاهزادگان سلجوقی با نام تورانشاه را بر تخت نشانده و به نام وی و به کام خود فرمانروایی کند. (خبیصی، ۱۳۴۳: ۱۱۱).

با ورود اتابک مؤیدالدین ریحان به همراه نیروهای کمکی اتابک یزد به حوالی شهر بردسیر، نبرد میان اتابک ایبک — که با ملک تورانشاه بر بردسیر حکم می‌راند — با لشکریان اتابک مؤیدالدین ریحان آغاز گردید. روز نخست این نبرد با پیروزی لشکریان اتابک ریحان و متحدش اتابک یزد در مقابل اتابک ایبک و ملک تورانشاه همراه شده و اتابک ریحان بلافاصله شهر را در محاصره گرفت. اتابک ایبک که توان مقابله با اتابک ریحان را در خود نمی‌دید: «رسولی پیش مؤیدالدین فرستاد و گفت اتابک ایبک، دعا می‌گوید و خدمت می‌رساند و عرضه می‌دارد که من عرصهٔ مصاف برچیدم و توبت از ترکی و سپاهیگری کردم ... اینک شهر و پادشاه تسلیم کردم و خود موی باز می‌کنم و به خانگاهی می‌شوم ... ملک تورانشاه از شهر بیرون آمد و ایبک در سرای اتابک بوزقش — به قُرب قلعهٔ کهنه و دروازه نو —

مقام کرد؛ و روزی دو سه او را مهلت حیات دادند، پس به قلعه بردند و قنینه<sup>۱</sup> قالبش از راح روح خالی کردند.» (همان: ۱۲۰-۱۱۹)

با تأملی در این جریان می‌توان میزان ذلت و ضعف آخرین سلاطین سلجوقی کرمان را دریافت. تورانشاه در حقیقت عروسکی خیمه‌شب‌بازی بود که چند صباحی آلت دست اتابک ایبک شده و مدتی دیگر توسط اتابک مؤیدالدین به بازی گرفته شده بود. از این زمان به بعد مؤیدالدین ریحان دوباره به کرسی اتابکی نشست و اگرچه مدت زمانی کوتاه اتابکی را رها ساخته و به طور کلی از سیاست و کارهای سیاسی توبه کرد اما دوباره به هنگام هجوم غزها به کرمان، لباس رزم پوشیده و بر آن شد تا با فراهم نمودن نیرویی قوی به نبرد آنان برود ولی مرگ وی در سیرجان، این رؤیای وی را پایان داد: «مؤیدالدین ریحان که بر دستِ فارسِ میدانِ فرسان و شطاح جهان، مترجم کلام رحمان، شیخ شمس‌الدین محمد روزبهان؛ توبه کرده بود و خرقة پوشیده، قاروره<sup>۲</sup> توبت بر سنگ زد و گلیم خرقة بر آتش نهاد و دیگر باره اتابک شد و لشکر شهر برگرفت و به سیرجان شد... مؤیدالدین را، شراب عمر به دُرْد رسیده بود و مدّت بقا به آخر کشیده. در آن خاک او را بخواندند. لبیک اجابت گفت و او را در رباط خواجه علی، به سیرجان دفن کردند.» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۹۵-۹۴)

### خواجه اتابک قطب‌الدین محمد بن اتابک بوزقش و تلاش برای دستیابی به

#### قدرت

همزمان با مرگ ملک طغرلشاه و تلاش اتابک مؤیدالدین ریحان برای اقتدار بخشیدن به بهرامشاه، شهر بردسیر در دست پسر اتابک علاءالدین بوزقش با نام قطب‌الدین محمد بود. اگرچه این اتابک در آغاز کار به جهت مرگ پدر و اقتدار اتابک مؤیدالدین ریحان، قدرت لازم برای کنار زدن اتابک ریحان را نداشت اما فعلاً بعد از مؤیدالدین ریحان، بزرگ‌ترین اتابک سلجوقیان کرمان بود: «... قطب‌الدین محمد بن اتابک بزقش مردی حلیم، خردمند، عاقل بود و در آداب سپاهیگری، کشیده عنان و دانسته. چون (در اواخر عهد ملک طغرل که) پدرش (اتابک بوزقش) از سراچه<sup>۳</sup> احتشام دنیا تحویل فرمود و عزم غرفه<sup>۴</sup> دارالمقام عقبی کرد، به حکم آنکه شوکت لشکر کرمان از خیل و خول غلامان پدر او بود و حقوق انعام و احسان [آن] اتابک (پدر او و) دادبک صالح و ترک و زهد (اجداد او) بر خاص و عام ثابت. اگر مؤیدالدین (ریحان) خواست و اگر نه، اهمال جانب او ناممکن بود...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۶).



به این ترتیب اگرچه در آغاز حکومت پسران طغرلشاه، اتابک مؤیدالدین ریحان از اقتدار زیادی برخوردار بود اما اتابک قطب‌الدین محمد بن اتابک بوزقش نیز به سبب وجهه و اعتبار بسیار زیاد پدرش در نزد مردم کرمان، صاحب مقامات مهم شد. «...چون منصب اتابکی به مؤیدالدین دادند، لابد شحنگی (دارالملک بردسیر) و دادبکی با قطب‌الدین می‌بایست داد. چه اهلیت تقدم و پیشوائی داشت و طول عهد نیکوکاری پدر او در دل مردم کرمان، نهال مهر دولت ایشان کشته بود. (چون) پنج شش ماهی (در عهد ملک طغرل و اوایل عهد ملک بهرامشاه) اسم دادبکی و شحنگی بر وی بود؛ چنانکه معلوم است [قطب‌الدین عاقبت] اتابک شد و همگی کار کرمان باز وی افتاد.» (همان: ۳۷-۳۶). بدین‌گونه قطب‌الدین محمد در آغاز و پیش از دستیابی به مقام اتابکی، صاحب دو مقام برجسته شحنگی ۹ و دادبگی ۱۰ بود. با مرگ طغرلشاه و قدرت‌گیری روزافزون اتابک مؤیدالدین ریحان، قطب‌الدین محمد نیز بر آن شد تا در چرخه قدرت از رقیب دیرین خود و پدرش، باز نماند. از همین رو به محض جلوس بهرامشاه، وی نیز در شهر بردسیر خطبه به نام او کرد تا از رقیب خود، یعنی مؤیدالدین ریحان، عقب نیفتد. (وزیری، ۱۳۷۰: ۱/۳۷۶)؛ اما چون دریافت که نمی‌تواند در زیر سایه سنگین اتابک مؤیدالدین ریحان، به مقامی دست یابد و از طرف دیگر چون بهرامشاه «... رعایت جانب او را اهمال نمود و در قضاء حق وفاداری او امهال فرمود...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۳۶: ۳۷). قطب‌الدین محمد بر آن شد تا بردسیر را رها کرده و برای پیوستن به فرزند دیگر طغرلشاه، با نام ارسلانشاه، راهی شهر بم گردد.<sup>۱۱</sup> به این ترتیب قدرت ارسلانشاه نیز بیش از پیش گردید.

اگرچه همراهی قطب‌الدین محمد با ارسلانشاه - که پس از دستیابی به قدرت به ملک ارسلان‌ثانی ارسلان‌ثانی نیز موسوم شده بود- سبب اقتدار روزافزون این امیر شده و «بازوی مُلک ارسلان به انضمام قطب‌الدین، قوی شد» (همانجا)؛ اما هنوز اندک زمانی از این جریان نگذشته بود که ارسلانشاه، عیش و نوش را آغاز کرده و از پرداختن به امور مملکتی غافل گشت. از همین رو برخی از امرای منفعت‌طلب نیز این فرصت را مغتنم شمردند و زمینه را برای قدرت‌نمایی خود هموار نمودند. از جمله این امرای می‌توان به افرادی همچون طرمطی و رفیع‌الدین سرخاوی اشاره کرد. «طرمطی، غلامی بزرگ بود از غلامان امیرداد قدیم و هنری زیادت نداشت اما ترکی زیرک بود تازیک‌دوست و شراب‌خواره، پیوسته با اهل رنود و اوباش مقیم زاویه خرابات بود و به حکم خواجه تاشی با رفیع‌الدین سرخاوی معرفتی داشت و رفیع‌الدین مردی بود لجوج و طالب غایت کارها... [لهذا] آغاز فضول نهاد و دمنه‌وار بر تُرک دمید که اتابک چرا باید که بر کرمان سه منصب که مظهر حشمت و مدخل موافق منافع است؛ یعنی اتابکی و دادبکی و شحنگی هر سه او را باشد و حبل حیل بگسترد و اتباع وصول اتابک محمد

بعضی را به مال و بعضی را به جاه و بعضی را به تهدید و وعید از راه می‌برد؛ و اتابک محمد، شراب کمتر خوردی و در ندیمی مَلک، رغبت ننمودی و طرمطی همواره ملازم خدمت بود و نزدیک خیل و قریب قراب و لهذا هر روز عقد دولت طرمطی، منتظم‌تر می‌شد و قاعده<sup>۱۱</sup> احوال اتابک محمد، مثلهم‌تر و اتابک ازین معنی دل شکسته و جان خسته می‌شد» (همان: ۵۰).

همه<sup>۱۲</sup> این عوامل سبب رنجش اتابک قطب‌الدین محمد از ارسلانشاه شد، از همین رو صلاح را در آن دید که شبانگهان به همراه برادرش امیر علاء‌الدین ابوبکر – که منصب امیر آخور ۱۲ داشت – با خدم و حشم از دربار ارسلانشاه بیرون رفته و به بهرامشاه پیوندند.<sup>۱۳</sup> به این ترتیب «اتابک برین تقریر با سواری چهارصد، بیرون شد و گله در پیش گرفت و به راه بافت به جیرفت شد...» (همان: ۵۰). اتابک قطب‌الدین محمد پس از اقامتی کوتاه در جیرفت، برای دیدار با بهرامشاه راهی بم شد. از آن طرف نیز بهرامشاه به محض دریافت خبر حرکت اتابک محمد به سمت بم «.. گلبن طبع آشفته‌اش شکفته شد و طایر دل رمیده‌اش آرمیده گشت و دانست که روزگار بدمهر در آشتی می‌زند و فلک کینه‌کش، راه مصالحت می‌جوید...» (همان: ۵۷). از همین رو به استقبال اتابک محمد آمد. بهرامشاه به زودی و به لطف کاردانی اتابک محمد و حمایت‌های او توانست با حمله به بردسیر برادرش ارسلانشاه را بیرون رانده و خود دوباره بر تخت سلجوقیان کرمان تکیه زند.

خلاصه آنکه سیاست و اداره<sup>۱۴</sup> کرمان در دوره فترت بیست ساله<sup>۱۵</sup> پسران طغرلشاه تماماً به دست این اتابک بود چراکه به قول افضل‌الدین کرمانی «چنانکه معلوم است قطب‌الدین عاقبت اتابک شد و همگی کار کرمان باز وی افتاد.» (همان: ۳۷)؛ اما متأسفانه همه کوشش‌های او برای نجات کرمان بی‌نتیجه ماند. از همان روز مرگ طغرلشاه تا اواخر دوران سلطنت سلجوقیان کرمان میان سه فرزندش بر سر تاج و تخت کشمکش بود و هر کدام از این سه چند صباحی حکومت می‌کرد اما دوباره از برادر شکست خورده و تاج و تخت را از دست می‌داد. حتی برای مدتی نیز کرمان میان بهرامشاه و ارسلانشاه تقسیم شد و چهار دانگ آن به ارسلانشاه رسید و دو دانگ باقی مانده از آن بهرامشاه شد. تورانشاه نیز اگرچه کمتر از دو برادر خویش وارد این کشاکش‌ها شد اما او نیز با درخواست‌های کمک مکرر خود از حکام فارس، چند صباحی حکومت یافت (خبیصی، ۱۳۴۳: ۷۰). این کشمکش‌های داخلی، به کلی اوضاع کرمان را آشفته ساخته بود و سرانجام نیز ورود ترکمانان غز به کرمان و اطلاع آنان از این وضعیت آشفته، موجبات تسلط آنان بر کرمان و انقراض دولت سلجوقیان کرمان را فراهم نمود: «... چند خیل از ایشان [غزها] روی به کرمان نهادند و بر عقب خبر که از راه راور برآمدند و به کوبنان رسیدند؛ سواری پنجهزار و با بُنه<sup>۱۶</sup> بسیار و زن و فرزند بیشمار؛ اما همه محروب و مسلوب و مقهور و منکوب و

برهنه و غارتیده؛ دو سه روز در کوبنجان خرابی کردند و چون بر حصار دست نیافتند به زرند آمدند و اول نوبت، قتل و تعذیب نکردند؛ بر غارت مطعومی و ملبوسی اقتصار رفت و عادت شوم غز خود چنین بود که نخست از در عجز درآمدندی تا حریف را بشناختندی. اگر غالب بودند دستبازی خویش بنمودندی...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۸۷).

### نتیجه

نوشتار حاضر بر آن بود تا ضمن بررسی نهاد اتابکی حکومت سلجوقیان کرمان، نقش و جایگاه اتابکان در وقایع سیاسی این حکومت را مورد واکاوی قرار دهد. نتایج حاصل از این پژوهش عبارت‌اند از:

۱- بدون شک سلجوقیان کرمان در ساختار اداری حکومتشان از سلجوقیان بزرگ، الگو گرفته‌اند اما در حاکمیت آنان برخلاف حکومت سلجوقیان بزرگ، کارکرد نهاد وزارت، بسیار ضعیف بوده و در عوض کارایی نهاد اتابکی از قوت بیشتری برخوردار بوده است. به این ترتیب که در دولت سلجوقیان بزرگ، وزیر، محور دستگاه حکومتی بود و به عنوان نایب سلطان، تمام جنبه‌های تشکیلات کشوری را بر عهده داشت اما در دولت سلجوقیان کرمان، نقش سیاسی وزیر بسیار کم‌رنگ بوده و این اتابکان بودند که امور مهمی همچون: به سلطنت رساندن شاهزادگان، مذاکرات خویشاوندی، فتوحات و لشکرکشی‌ها و نظارت بر خزانه و امور مالی را عهده‌دار بودند.

۲- اتابکان بعد از بر تخت نشاندن شاهزاده مدنظر خود نیز این قدر اقتدار داشتند که می‌توانستند سلطان تازه قدرت یافته را تحت کنترل خود درآورده و یا حتی در صورت لزوم وی را از تخت به زیر بکشند.

۳- نخستین مرتبه‌ای که در منابع، از منصب اتابکی سلجوقیان کرمان سخن به میان آمده هم‌زمان با حکومت ایران‌شاه سلجوقی است و اتابک وی فردی بود که در منابع از وی با نام نصیرالدوله، یاد شده است. اگرچه اتابک نصیرالدوله آنقدر اقتدار نداشت تا ایران‌شاه را از اقدامات غیرمعتولش بازدارد و سرانجام نیز فرار را بر قرار ترجیح داد اما هم‌زمان با دوران حکامی همچون ملک طغرل‌شاه (از ۵۵۱ تا ۵۶۱ ه.ق) و فرزندان‌ش (از ۵۶۱ تا ۵۸۳ ه.ق) نهاد اتابکی رشدی مضاعف کرد.

۴- بدون تردید ضعف سلاطین آخر سلجوقی کرمان از یک سو؛ و وجود اتابکان قدرتمندی همچون اتابک علاءالدین بوزقش، اتابک مؤیدالدین ریحان و اتابک قطب‌الدین محمد از دیگر سو، در استحکام جایگاه و افزایش اقتدار اتابکان، نقشی غیر قابل انکار داشت.

## یادداشت‌ها

۱- فُصص که در منابع فارسی و عربی به آشکال مختلفی همچون قفس، کوچ، کفج، کوفج و کوفج نیز آمده و نام این قوم در ادبیات فارسی عموماً مقارن با قوم بلوچ و به صورت کوچ و بلوچ، آورده شده است در اصل طوایفی بودند که ظاهراً در جیرفت و نواحی جبال بارز، سکونت داشته و به راهزنی در این نواحی می‌پرداختند. (برای اطلاع بیشتر از این قوم، ر.ک: محمد ابراهیم خبیسی، سلجوقیان و غز در کرمان. با مقدمه باستانی پاریزی، (تهران: طهوری، ۱۳۴۳)، ص ۵. مولف ناشناس. تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. (تهران: پدیده خاور، ۱۳۶۶). ص ۸۶-۸۷. جواد صفی نژاد، کهن شهرها (تلخیص و بازنویسی کتاب مسالک و الممالک ابواسحاق ابراهیم اصطخری)، (تهران: اهل قلم، ۱۳۸۳)، ص ۱۰۷؛ جمشید روستا، «تحلیلی بر منصب وزارت سلاجقه کرمان»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۵، ش ۱ (بهار و تابستان ۱۳۹۲)، ص ۹۳.

۲- در برخی از منابع از واژه‌ی اتابک استفاده شده است. برای نمونه مؤلف تاریخ الفی در باب چرایی و چگونگی ورود سنجر بن ملکشاه به خراسان و آغاز دولت این سلطان چنین می‌نگارد که: «در اوایل این سال [چهار صد و هشتادم] سلطان برکیارق به واسطه آنکه به مسامع عز و جلال او رسید که عمش، ارسلان ارغون، در خراسان علم عصیان و طغیان برافراشته داعیه ملک‌گیری دارد و جمعی کثیر از دلبران صف‌شکن در ظلّ رایت او جمع آمده‌اند، برادر خود، سنجر بن ملکشاه را با امیر قماج که به اتابک [ی] سنجر مقرر شده بود به دفع عمّ خود، ارسلان ارغون، نامزد فرمود و خود نیز متعاقب سنجر متوجه آن صوب گشت» (قاضی احمد تنوی، آصف خان قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۵۸۷/۴).

۳- اتابیک لقبی بود که از اوایل دوره سلجوقی به کسانی که مأمور تربیت و مراقبت و تمشیت امور شاهزادگان بودند، داده می‌شد و این اتابیکان حمایت آن کودکان را از هر حیث برعهده می‌گرفتند و همین امر به تدریج موجب دخالت آنان در امور می‌شد. شیخ عبدالجلیل رازی در کتاب *التقص* آورده است: «تا سلطنت بفرخی بآل سلجوق افتاد الی یومنا هذا هر کجا که طفل یکماهه سلجوقی باشد امیری معروف بگردی، مهیب، او را بصد حیل و چاره و رنج بدست آورد و بطرفی از اطراف عالم شود و خود را مضطرب می‌دارد و اگرچه آن طفل بی‌عقل و بی‌علم و بی‌قوت باشد هر کس از عقلاء که بشنود آن امیر و اتابک را معذور دارد و می‌گوید او سلطان بچه دارد» (رازی، ۱۳۳۱: ۲۳).

۴- «نویسنده» کتاب *نصف جهان فی تعریف اصفهان* از دمورقایی به عنوان زندان بزرگ صفویه در جنوب میدان نقش جهان یاد می‌کند اما از مطالب محمد محسن و نیز محمد هاشم نویسنده رستم التواریخ بر می‌آید که کاخ شاهی و محل زندگی شاهزاده‌ها بوده است. (مستوفی، ۱۳۷۵: ۲۱۵)

۵- منشی کرمانی، در باب چگونگی تغییر مذهب ملّک ایران‌شاه و سرانجام فتوای علمای وقت به مباح بودن خون این ملک، چنین بیان می‌دارد که: «... بعد از آنکه [عماد الدین والدین ملک تورانشاه] سیزده سال و نیم در عدل گستری و رعیت پروری گذرانید و به بهشت عدن خرامید؛ سلّله مطعون و نتیجه ملعونش ایران‌شاه

که از پدر چون خاکستر از آتش آمد حاکم شد و به سبب آنکه با باطنیان و ملاحده<sup>۱</sup> ملاعین، مکاتبت و مصادقت ورزید و از ربقه<sup>۲</sup> ایمان و اسلام، منخل شد بر قلع او جمهور اعیان متفق النیه و مجتمع الهمه شدند و خواص و عوام به فتوای ائمه عهد، قاضی ابوالعلاء بکویه قدس الله روحه و امام تاج القراء که هر دو از علماء اولیاء و اتقیاء و اصفیاء بودند به اباحت خون آن زندیق بر فتک و قتل او انگیزته گشتند...» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۷)

۶- بزقش (بوزقش = بزقوش)، کلمه‌ای ترکی است و معنی باز خاکستری رنگ می‌دهد (بوز = خاکستری + قوش = باز) (خبیسی، ۱۳۴۳: ۵۳).

۷- «ملک محمد، پیش از آنکه پدرش در گذرد، زرنگی کرد و چون متوجه بیماری پدر شد، او را دزدید و به قلعه کوه برد و درواقع زندانی کرد و خود جانشین مقتدر پدر شد. ملک محمد، بعد از این کودتا، بلافاصله کرمانشاه را به قتل آورد و سایر برادران را که قریب بیست تن بودند همه را توقیف کرد و در قلعه‌های اطراف محبوس داشت و چشم آنان را کور کرد. از ظاهر امر بر می‌آید که مدت حکومت او (۵۳۸-۵۵۱ هـ) دوره آرامش قبل از طوفان بوده است...» (خبیسی، ۱۳۴۳: مقدمه، ص ۹).

۸- افضل‌الدین کرمانی، مدت زمان دوری اتابک مؤیدالدین ریحان از کرمان را ۷ سال دانسته و چنین بیان می‌دارد که: «مؤیدالدین ریحان بعد از هفت سال که در غربت بسر برده بود، به خانه باز رسید و در منصب اتابکی بنشست. (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۸۲).

۹- شحنه: شخصی بود که از طرف سلطان برای اداره شهری گماشته می‌شد. در کتاب عتبه الکتبه درباره وظایف شحنگان چنین بیان گردیده که از وظایف شحنگان «آسوده داشتن رعایا و بر احوال ایشان شفقت نمودن و ترتیب مصالح ایشان فرمودن و سایه عدل بر ایشان گسترانیدن و از معرت جور و عدوان مصون و محروس گردانیدن...» (علی بن احمد منتجب‌الدین جوینی، عتبه الکتبه، به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، (تهران: اساطیر، ۱۳۸۴)، ص ۶۰.

۱۰- دادبگ درواقع همان قاضی القضاة یا رئیس عدالتخانه بود. «دادبگی، ریاست عدالتخانه و مرکب از داد

به معنی عدل و بیگ به معنی رئیس است:

دادبک از رأی او دست ستم بند کرد زآنکه همی رأی او حکمت نابست و پند» (خبیسی، ۱۳۴۳: ۵۴)

۱۱- «... قطب‌الدین (محمد) چون تباهی کار (ملک) بهرامشاه دید روی بقبله اقبال ملک ارسلان نهاد و یکشب با باقی حشم و غلامان خویش لبیک حرم (کرم) ملک ارسلان زد و بخدمت او پیوست [و] بازوی ملک ارسلان بانضمام قطب‌الدین قوی شد. (اعداد) شوکت وافر و امداد نصرت (متوافر) و متظاهر و در بردسیر، بهرامشاه ماند و مؤیدالدین و خواص خدم ایشان...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۷)

۱۲- فردی که مسؤول حساب‌های اصطبلها و همه امور مربوط به پرورش و تربیت اسب بوده است. از دوره ایران باستان منصبی با نام آخور‌آمار دیبهر (آخر آمار دبیر) وجود داشت. این دیوان در دوران خلفا به نام «دیوان الاحشام» خوانده می‌شد. در رأس این دیوان شخصی بود که وی را امیر آخور یا میر آخور یا آخورباشی

می‌نامیدند. (محمد مهدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۵، تهران: طوس، ۱۳۷۹)، ص ۱۴۹.

۱۳- به هنگام شب، اتابک محمد «کدخدای خویش ناصر الدین کمال را بخواند و خانه خالی کرد و گفت:

زین طایفه کار ما نخواهد شد راست / تا چند ازین نشست باید برخاست

ای ناصرالدین، من با غفلت این پادشاه و حق ناشناسی او در مانده‌ام. افسر این مملکت، من بر سر او نهادم و مشتت مجهول از غایت شقاوت می‌کوشند تا او را از سریر سلطنت فرود آورند و حل و عقد این گره بدست منست و مَثَل عوام چنانکه، هرکس که خر بر بام برد خود بزیر تواند آورد. فردا روز آدینه بعد از نماز با برادر ابوبکر با گله بمشیز در شب از پی او بیرون شوم و گله را برانیم و بجانب بم شویم و بسبب پیادگی کس بر پی ما نیارد آمد. بهرامشاه چنانکه هست ازین برادر متمیزتر (و متیقظتر) ست و این ساعت منکوب [است] و مغلول و ملول (و مغلوب) لا شک، منت این موهبت بدارد و از افتادن برخیزد...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۵۶)

## منابع

- آصف، محمدهاشم (۱۳۸۲). رستم التواریخ. تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
- اقبال، عباس (۱۳۳۸). وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی. تهران: دانشگاه تهران.
- برن، روهر (۱۳۴۹). نظام ایالات در دوره صفویه. ترجمه کیکائوس جهاننداری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بویل، جی.آ. (۱۳۸۰). تاریخ ایران کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ج ۵، حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بنداری اصفهانی (۱۳۵۵). تاریخ سلسله سلجوقی وزیده النصره و نخبه العصره. محمدحسین جلیلی، بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۱). «نهاد دایگانی در دوره ساسانیان». مجله تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۲، شماره ۱.
- جوینی، علی بن احمد منتجب‌الدین (۱۳۸۴). عتبه الکتبه. به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی. تهران: اساطیر.
- حلمی، احمد کمال‌الدین (۱۳۸۳). دولت سلجوقیان. حجت‌الله جودکی و فرحناز افضلی، قم: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
- حافظ ابرو، ابوحامد شهاب‌الدین عبدالله‌خوافی (۱۳۷۸). جغرافیای حافظ ابرو. بی‌جا: بی‌نا.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن (۱۳۸۲). اخبارالدوله السلجوقه زیده‌التواریخ. جلیل نظری، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی فیروزآباد.
- خبیصی، محمد ابراهیم (۱۳۴۳). سلجوقیان و غز در کرمان. تصحیح باستانی پاریزی، تهران: کتابخانه طهوری.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۴). مهمان نامه بخارا. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۲۵۳۵). دستورالوزراء. تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۳). حبیب السیرفی اخبار البشر. بی‌جا: کتابفروشی خیام.
- رازی، عبدالجلیل (۱۳۳۱). کتاب النقض بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض. به اهتمام سید جلال‌الدین محدث، تهران: بی‌نا.
- راوندی، محمدبن‌علی بن سلیمان (۱۳۶۳). راحه‌الصدور و آیه‌الصدور در تاریخ آل سلجوق. تصحیح محمد اقبال، تهران: امیرکبیر.



روستا، جمشید (۱۳۹۲). «تحلیلی بر چگونگی منصب وزارت سلجوقیان کرمان». مجله پژوهش‌های علوم تاریخی. دوره ۵، شماره ۱.

شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی (۱۳۶۳). مجمع‌الانساب. تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.  
صفی‌نژاد، جواد (۱۳۸۳). کهن شهرها (تلخیص و باز نویسی کتاب مسالک و الممالک ابواسحاق ابراهیم بن محمد اصطخری)، تهران: اهل قلم.

قدیانی، عباس (۱۳۸۷). فرهنگ جامع تاریخ ایران. تهران: انتشارات آرون.  
کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد (۱۳۸۳). مجموعه آثار افضل‌الدین ابو حامد کرمانی. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

\_\_\_\_\_ (۲۵۳۶). عقد‌العلی للموقف‌الاعلی. به اهتمام علی محمد عامری نائینی، تهران: روزبهان.

\_\_\_\_\_ (۱۳۲۶). بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان. فرآورده مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران.

کلوزنر. کارلا (۱۳۶۳). دیوانسالاری در عهد سلجوقیان. یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.  
لسترنج، گای (۱۳۳۷). جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

متدین، محمود (همت کرمانی) (۱۳۷۰). تاریخ کرمان، به انضمام رویدادهای صد سال اخیر. تهران: مالک اشتر.

محرابی کرمانی، خطیب سعید (۱۳۸۳). مزارات کرمان. به اهتمام حسین کوهی کرمانی. کرمان: مرکز کرمان شناسی.

مرسل‌پور، محسن (۱۳۸۷). تاریخ سلجوقیان کرمان. کرمان: مرکز کرمان شناسی.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۱). تاریخ گزیده. تهران: دنیای کتاب.

مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵). زبده التواریخ. تصحیح بهروز گودرزی. تهران: بنیاد موقوفات افشار.

مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰). اخبار سلاجقه روم. تهران: کتاب فروشی تهران.

ملاپیری، محمد مهدی (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی. ج ۵. تهران: طوس.

منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۲). سمط‌العلی للحضرة العلیا. تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.

\_\_\_\_\_، نسائم الاسحار من لطائم الاخبار. (۱۳۶۴) تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران: اطلاعات.

مؤلف ناشناس (۱۳۷۷) تاریخ آل سلجوق در آناتولی. مصحح نادره جلالی. تهران: میراث مکتوب.

مؤلف ناشناس (۱۳۶۶). تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: پدیده خاور.

میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی (۱۳۷۵). روضه‌الصفاء. تهران: علمی.

واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۸۲). ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم. تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

وزیری، احمدعلی‌خان (۱۳۷۰). تاریخ کرمان. تصحیح باستانی پاریزی، تهران: علمی.

یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۸۷). تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران سلجوقیان. تهران: انتشارات پیام نور.

Lambton, Ann K.S. (۱۹۵۷). «The Administration of Sanjar's Empire as Illustrated in the 'Atabat AlKataba». *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* (Vol ۲۰ / February), pp. ۳۶۷-۳۸۸.

\_\_\_\_\_ (۱۹۹۱). « Administration and Social Organization». *Encyclopedia Iranica*, (Vol. V, Fasc. ۶), pp. ۶۰۷-۶۲۳